

زن از نظر شوپنهاور

افکار شوپنهاور

ترجمه آقای ع. لیقوانی

نماینده محترم مجلس

۳

خود قیافه و منظره گواهی میدهد که زن برای کارهای بزرگ خلق نشده است، خواه کار فکری باشد خواه کار دستی. زن با سعی و عمل کاری نداشته و دین خود را در زندگی بارنج و درد زایش و تکلفات بیجه داری، میبردازد. کار زن اطاعت مرد و راحت کردن و نسکین دادن اوست. کوشش‌های بزرگ و تالعات با تاذات شدید با حال وی نامناسب، زندگانیش گاهی راحت تر، و گاهی شیرین تر از زندگانی مرد میگذرد ولی طبعاً زن همان است که هست و تغییرات وضعیت تأثیری در سرشتش ندارد.

زن يك حد میانه‌ای است بین مرد و بیچه و تحمل او نزحات بیجه داری بحکم غریزه و لازمه سبک فکری و کوچکی طبع است. غالباً دیده میشود که يك دختر جوان تمام روز را باخته و بازی با طفل کوچکی بسر میبرد و حال آنکه بیکارترین مردها حاضر به چنین مشغولیت طولانی نخواهد بود. طبیعت شاهکار شگفت آوری بخرج داده و زنها را در ایام جوانی چنان با يك وجاهت موقت و بیدوامی آراسته است که قهراً طرف توجه مردی واقع شده و تا آخر عمر از سر پرستی و نگاهداری او بهره‌مند می‌باشند. از آنجائیکه تنها فکر و شعور بشر برای پیشرفت این منظور کافی نیست طبیعت زن راهم مانند تمام جاندارها دارای وسائلی نموده است که زندگانی را تأمین نموده و برای پایندگی خود بکوشد لیکن از آنجائیکه افراط و تفریط در شیوه طبیعت نیست و ساقط مزبور حد معینی دارد چه اگر بنا بود که خوب روئی و طراوت زن را پایانی نباشد نسل انسان در مخاطره بزرگی قرار میگرفت. چنانکه دست طبیعت پرهای مورچه ماده را بعد از جفت شدن میریزد تا متوقف شده و مجبور بعمل آوردن تخم باشد، زایش و پرورش طفل در باطن امر يك اصل و مرامی برای زنها نیست و فقط منظور تأمین زندگانی جنس آنان را بانجام این وظائف وادار میکند، شامد آنکه اکثر دخترها و زنان زبانه را کارهای ناچیزی محسوب داشته و بیگانه استعداد فطری خود را در عشق میبینند و توجه زیادی دارند به آرایش و رقص و سائر وسائلیکه تولید عشق میکنند.

هر اندازه يك چیزی کامل و بی‌عیب باشد ترقی و رشد آن بطائی تر بوده و مدت زیادتری میخواهد، این است که ذکاء و شعور مرد قبل از سن بیست و هشت بحد کمال نمیرسد و حال آنکه معمولاً زنها قبل از سن نوزده سالگی به اوج شعور و عقل خود رسیده و در همان حد متوقف میمانند. در واقع عقل و شعور آنان در تمام مدت عمر با شعور يك پسر هیچ‌ده ساله یعنی با يك شعور کود کانه برابر است.

۱ - منظور مؤلف این است که هر گاه زن سالهای زیادی در خوب روئی و طراوت باقی میماند اطمینان بیشتری به آینده خود پیدا کرده و آنقدرها در فکر زایش و تربیت طفل که وسیله جلب خاطر شوهر در ایام پیری است نمی‌بود. ع. ل.

زنان فقط آنچه را که جلو چشمان است دیده و حس میکنند و ظاهر بینی، بلهوسی و سلیقه‌های سبک و بی معنی از خصائص آنان است. چیزی که آدمی را از جاندارهای بی‌خرد جدا می‌سازد قوه میزه است و این قوه عبارت است از مراجعه فکری به گذشته و پیش بینی کارهای آینده. احتیاط و اندیشه مرد زاده قوه میزه اوست ولی زبان دارای چنین استعدادی نبوده و همیشه مستغرق زمان حال و لذا خیلی آبی و کوتاه بینند. و لخرجی دیوانه‌وار اکثر آنها ناشی از همین کیفیت ذاتی است شاید در بعضی قسمت‌ها زن دوراندیش‌تر از مرد باشد ولی این دوراندیشی زاده یک غریزه و تنها متوجه مسائل معین و موارد محدودی است.

هرزنی در باطن خود چنین می‌داند که مرد برای کسب و زن برای خرج کردن خلق شده و اگر وجود شوهر مانع وسعی برای ولخرجی باشد بعد از مرگش تلافی میکند. یکی از علل مشتبه شدن زنها این است که غالباً شوهرها مخارج خانه را بدست آنان می‌سپارند.

کوتاه بینی زن و مشغول بودنش بزمان حال این‌حس را دارد که هیچ‌وقت اندیشه و نگرانی درمخیه او قرار نگرفته و در اثر فارغ بودن فکر همواره آماده این است که شوهر را که گرفتار امور گذشته و آینده است تسکین داده و مشغول کند. در هر موردی مردها تمام اطراف کار یعنی گذشته و آینده را در نظر می‌گیرند و لذا در پیش آمدهای آبی و غیر مترقبه عاجزند از اینکه مطلب را با نظر ساده و خیال‌فارع درک نمایند در این قبیل موارد باید مانند اهالی گول قدم بزنها مراجعه کرد چه بطوریکه گفته شد فکر آنان منحصر امعطوف به زمان حال بوده و وضعیت آبی را بهتر می‌سنجند. علت اینکه زنها به محض دیدن یک نفر گدا یا بدبخت دیگری سر ترحم می‌آیند همین است که در اثر ضعف فکر مشهودات آبی در وجودشان بیشتر تأثیر میکند و حال آنکه انصاف و درستی و ترحم مردان بمراتب بیشتر بوده و اساساً یکی از صفات برجسته زنها بی‌انصافی است و چون زورمند و توانا نیستند حيله و خدعه در سرشتشان جایگیر گشته است: سلاح تدافعی شیر پنجه، سلاح قبیل دندان و سلاح زن عبارت است از ریا، تجاهل و کتمان حسیات. از این جهت است که زن راست گو و صمیمی از نوادر و عجایب بشمار میرود.

بکار بردن ریا و کتمان در حضور یک زن آهن سرد کوفتن است چه او در این کار بحدی قوی پنجه است که بلا درنگ باطن طرف را میخواند. کجی و بی وفائی زنها نیز از اثرات همین سلاحی است که طبیعت بدستشان داده است.

مردان قوی و نیک اندام برای این بعرضه وجود آمده‌اند که از انقراض نسل جلوگیری نمایند و یک ناموس طبیعی که قدیم‌ترین قوانین است زنها را باین قبیل مردها متمایل نموده‌است. آنان هر مانع وسعی را که در مقابل این تمایل مشاهده کنند خرد و نابود نموده و در باطن امر بنای فکرشان روی این اصل است که «طبیعت بما اجازه داده است آنهایی را که خیال میکنند که با تحمل مخارج مامیتوانند حقوق نوع و نسل را غصب نمایند گرل بز نیم، متدرات نسل بدست ما زنها سپرده شده و باید وظیفه خود را انجام دهیم» سبکی زنها و اختلافات بی حد و حسابیکه با شوهرها دارند ناشی از این است که غریزه نوع در وجود آنان بمراتب قوی‌تر از غریزه نوعی مردهاست.

مردها نسبت بیکدیگر سرد و بی‌اعتنا لیکن زنها عموماً با هم دشمن هستند، رقابت بین مردها محدود بر رقابت حرفه و مشغل و همکاری می‌باشد و حال آنکه رقابت زنها نوعی است چه حرفه تمام آنان فقط زن بودن است و لذا جملگی همکارند!

غالباً بدون هیچ داعی دو نفر زن خوشگل در اولین ملاقات دشمن شده و باحيله و سیاست

صحبت میرانند و حال آنکه هیچ مردی خود را محتاج نمی بیند که بدون جهت مطالبی را از مرد دیگری پنهان بنماید، این است که تعارفات زنها و تعریف از وجاهت و لباس یکدیگر يك موضوع خنده آوری یعنی برانطباق آورده از تعارفاتی است که بین مردها معمول است. هیچ توجه کرده اید یا اینکه اکثر مردها با مادون خود تا اندازه ای با رأفت و احترام حرف میزنند و حال آنکه در اثر رقابت نوعی زنهاى طبقات عالیه منتهای خشونت را با زنهاى پائین دست بکار میبرند؟

مقام و شأن هر مردی متفرع و مربوط به میزان عوامل و ملاحظات است و حال آنکه مقام هر زنی بسته به مردی است که او را پسندیده باشد.

فی الحقیقه عشق مردان را کور کرده است و الا چگونه میتوان این خالت کوتاه تاد و تنگ شانہ را جنس زیبا نامید؟

زنها نه موسیقی می فهمند نه شعر نه فنون، و تظاهراتی که در این زمینه ها بعمل میاورند فقط برای خود نمائی بر مرد هاست و الا ممکن نیست که يك زنی بدون اینکه يك غرض و خیال پشت سری داشته باشد در يك کار یا صحبتی شرکت نماید.

مردم هر مردی این است که بوسیله هوش، شعور و توانائی تسلط مستقیم و مستقیمی بدست بیاورد ولی غیر ممکن است که يك زنی دارای توانائی باشد مگر بوسیله مرد. این است که طبعاً هر زنی در فکر جلب نظر مرد بوده و اگر هم خود را به کارها و علوم و فنون علاقه مند نشان بدهد فقط برای خوش آیند مزد است. روسو میگوید زنها هیچ کدام از شعب فنون مستظرفه را دوست نداشته تشخیص نمیدهند و هیچ نوع زنی ندارند.

با اندک دقت مشاهده خواهید کرد که در ضمن نمایش يك شاهکار تا بریا موسیقی وقتی به بهترین و شیرین ترین قسمت‌ها میرسیم زن‌ها بجای گوش دادن چانه چانه یکدیگر داده و از اینجا و آنجا صحبت میکنند. یونانی‌های قدیم حق داشتند که آنها را به نمایشگاه‌ها راه نمیدادند، خوشبختانه مردان آن عهد که میتوانستند با يك گوش راحت از نمایشات خوب بهره مند باشند از آنها تقصیر ندارند طبیعت بعضی استبدادها را از آنان مضایقه نموده است و الا آنها هم تا کنون يك شاهکار قابل توجهی بیاد کار نمیگذاشتند! البته در بعضی رشته‌ها و مخصوصاً در نقاشی بسیاری از زنها گوشش داشته و جنبه فنی صنعت را خوب مانتقتند ولی متأسفانه تا نقاش يك فکر عالی نداشته و قائم بذات نباشد شاهکاری از قلمش باقی نخواهد ماند و مطاب اینجاست که جنس زن نمیتواند قائم بذات باشد. ممکن است اتفاقاً يك نفر زن باقریچه‌ای پیدا شود ولی استثناء را نمیشود اصل قرارداد.

متأسفانه در اثر تشکیلات و اصول اجتماعی مزخرف ما زن در هر کاری با مرد خود شریک و مساوی بوده و او را بطرف آمال غیر عاقلانه سوق میدهد. چه خوب میشد اگر حرف ناپلئون را سرمشق زندگانی عصر حاضر قرار میدادیم: مشارالیه گفته است «زنها نه درجه دارند نه مقام». شامفورد نیز میگوید «زنها برای این خلق شده‌اند که با ضعف‌ها و جنون ما مردها سروکار داشته باشند نه با عقل سلیم‌ها، بین زن و مرد فقط جذبه جسمانی وجود داشته، جذبه فکری امکان ندارد». زن از هر حیث يك جنس درجه دوم بوده و جای او در درجه دوم است البته باید رعایت

۱ - شوپنهاور هیچ نوع نظر توهین نداشته و چنانکه گذارشهای زندگانش نشان میدهد خصومتی هم با جنس لطیف نداشته است. آنچه که میگوید مجردات فلسفی و با قول خودش فوق الطبیعه است. گرچه وظیفه مترجم این است که با مطابقت تمام نقل قول نماید ولی برای اینکه در اذهان حساس سوء تفاهمی رو ندهد از ترجمه بعضی جمله‌ها که در ظاهر زننده است و مخصوصاً از ترجمه قسمتی که مولف در وصف تعدد زوجات مینویسد خودداری شد. ع. ل

ضعفشان را نمود. ولی مطیع آنان بودن کار رکیکی بوده و حتی در نظر خود زنها ما را کوچک می کنند. اگر بنا بود که زن و مرد در حقوق یکسان باشد طبیعت چه احتیاجی می داشت با اینکه دوجنس مختلف بعرضه وجود بیاورد. نیاگان ما و حتی ملل شرقی عهد حاضر زنها را خوب شناخته و میدانند چه مقامی را برایشان قائل باشند و حال آنکه ما اروپائی های امروز تصور میکنیم که با تقلید کردن از فرانسویها یعنی با تعظیم و تکریم و تملق مفرط زنها را بوظیفه اجتماعی خودشان آشنا خواهیم ساخت. این قسم پرستش یکی از مظاهر بلاهت اروپای مسیحی بوده و نتیجه ای نداده است جز ایجاد تکبر و کستاختی در طبقه انات.

گاهی که بعضی زنها عزیز بی جهت و از خود راضی را ملاقات میکنم، بی اختیار میمون های معبود و مقدس بنارس هند بخاطرم میاید که بایست گرمی به مقامی که دارند هر حرکت لوسی که دلشان بخواهد میکنند!

عنوان « مادام » که در غرب برخ زنها میکشند فی الحقیقه يك موقعیت غلطی برای آنها ایجاد کرده است. زن برای این نیست که او را پرستند و با اینکه سر بلند تر از مرد عرض وجود کرده و در امتیازات با او یکسان باشد. چه خوب میشد اگر اروپائی ها این جنس نمره دو را بجای خودمی نشانند تا آسیای امروز و روم و یونان قدیم بما لبخند نزنند! چنین اصلاح و پیشرفتی در عالم سیاست و اجتماع يك سعادت بزرگی خواهد بود.

« خانم اروپائی » بتمام معنی يك وجود غیر لازم و بیخودی است: دنیا فقط زنهائی را لازم دارد که در فکر خانه داری باشند و تنها بدخترهائی احتیاج دارد که برای خانه داری و اطاعت آماده شوند نه برای تکبر و بی حیائی.

نقص قوانین اروپا در این است که زن و مرد را در يك ردیف قرار داده است. در جاهائی که تعدد زوجات ممنوع میباشد زناشویی عبارت از این است که مرد مقداری از حقوق و امتیازاتش را از دست داده ولی وظائف و تکالیفش دوبرابر شود. در صورتیکه قانون زن را با مرد یکسان میدانند چه ضرر می داشت که مقداری از تکالیف مردانه را هم بگردن زن بار کنند؟ اصل تساوی حقوق بالاخره بضرر زن ها تمام میشود چه هر مردی که دارای عقل سلیم باشد باین آسانی از حقوق و حیثیت خود دست نمیکشد و حاضر به ازدواج یعنی یکی از بزرگترین فداکاریها نخواهد شد. در ممالکی که تعدد زوجات معمول میباشد هر زنی مطمئن است که يك شوهر و سرپرستی خواهد داشت و حال آنکه در محیط غرب بسیاری از زنها طبقات عالیه بدون حامی و همسر با ملال و کسالت پیر شده و در طبقات پائین نیز عده ای از زنها در اثر نداشتن شوهر و سرپرست مجبورند که با وضعیت مفاوکی بکارهای دشوار اشتغال ورزند. بدیهی است کسانیکه طرفدار نسوان بوده و حقوق و امتیازات زن را به مافوق استحقاق او بالا برده اند: بالتبع برای جنس زن تکالیفی هم ایجاد کرده اند که از اندازه توانائیش خارج میباشد. سر چشمه بدبختیها و گرفتاریهای بی شمار زنها مغلظه و اشتباه است.

۱- با اینکه مؤلف فلسفه مخصوصی را تعقیب نموده و آنچه که میبوسد نظریات نوعی است ولی میتوان گفت که مشارالیه توجه نداشته است با اینکه محترم بود زن همیشه در اثر وجاهت یا مقام تنها نیست. البته طبع و غریزه اکثری از مردها را باین قبیل احترامات سوق میدهد و بسیاری از زنها به مجسمه بودن قناعت و ورزیده و بگانه شآن را در خوشگلی می بینند ولی چه در غرب، چه در شرق زنهائی وجود دارند که در سایه کوشش و انکاء بنفس و سائر صفات فکری و قلبی نه بوجاهت چند روزه احتیاج دارند نه مرد ها. آیا چنین زنهائی مستوجب حرمت نیستند؟ ع. ل.

مقتضیات و حوائجی که از این وضعیت ایجاد شده بحدی است که هر مردی که در فکر زن گرفتن است تا یک وصلت مشعشع و مهمی پیش نیاید تصمیم قطعی نمیگیرد. امروز در اروپا کار بجائی رسیده است که ملاحظه همفکری باوجاهت مدخلیتی در وصلت های مشروع نداشته و مردی که محبوبه نیک رو و متجانسی را خواهان باشد مجبور است ب فکر های دیگر بیافند .

جای شبهه نیست که طبیعت زنها برای اطاعت خلق نموده ، دلیل واضح آنکه در تاریخ قرون می بینیم که هر وقت يك زنی زمامدار امور شده ، هر اندازه هم که عرضه و توانائی داشته است باز محتاج بمصلحت اندیشی وسلطه يك مرد بوده است و بنا بر این زن همیشه بیک نفر بالادست مساطی احتیاج دارد.

زناشویی دامی است که طبیعت برای گرفتار شدن مردها گسترده است .

عفت زن ناشی از يك نوع قرارداد ضمنی بین تمام زنها و پایه آن روی روح تضامن و اتفاق صنفی و وصاحت اندیشی خود آنان است . یا کداهنی زن برانب لازمتر و مهمتر از عفت مرد است زیرا در زندگانی زنها روابط تناسلی اهمیت فوق العاده ای دارد . عفت هر دختری در این است که در پرتو معصومیت خود جلب اطمینان کند ، عفت هر زن شوهر داری نیز عبارت است از صدیق و باوفا بودن نسبت بشوهر .

توقعاتی که زن از مرد دارد بی حد و حساب است ولی اگر در مطلب عمیق باشیم مرد يك توقع بیشتر ندارد . طبیعت زنها وادار کرده است که آن یگانه توقع را هم قبول نکنند ، مگر در مقابل تعهد مرد به سرپرستی و نگاه داری از او و از اطفالیکه بدنیا خواهند آمد . سعادت زنها بسته بانجام تعهد مزبور است از طرف مرد و برای نیل بچنین سعادت بی آنان مجبورند يك حس تضامن و اتفاق نوعی بین هم داشته و در مقابل مردان ، که در اثر توانائی فکری و جسمانی تمام وسائل زندگی را در دست دارند ، يك صف واحدی تشکیل دهند . زنها مرد را نشان داده و می گویند « این است دشمن نوعی که باید مغلوب و مقهور نموده و بوسیله او بنعمت های دنیا برسیم ! » — نوعاً پاکداهنی زنها از این نوع شروع شده است که آنان سیاست صنف خودشان را خوب فهمیده و تا زنجیر ازدواج را بگردن مرد نیاویخته و تأمین آتیه نکند خواهشش را نمی پذیرند . این دستور ناشی از غریزه جنسی و صنفی زنان بوده و جملگی در اجرای آن می کوشند . هر دختری که از این دستور واصل منحرف شده و عفت را ازدست بدهد بتمام صنف خیانت کرده و زنها عموماً او را مقصر و مسئول می دانند زیرا اگر این انحراف عمومیت پیدا کند مافع حیاتی جنس درمخاطره میافتد ، لذا چنین عضو رسوا و خائن بحزب و صنف را دیگر زنها بین خود راه نمی دهند . خیانت زن شوهر دار هم در اصل مطلب از این حیث قباحت دارد که چنین عملی يك نقض عهد شدیدی است . چه بطوریکه گفته شد زنا شویی يك میثاق ضمنی است که مرد را بحمايت و نگاهداری از زن و بچه و زنها بوفای داری ملزم مینماید . این یمان شکنی بحدی است که مایه عبرت دیگران شده و بعضی از مردها از عهد و بیوند ازدواج گریزانند . بنا بر این سرچشمه عفت زن در اتحاد جنسی و صنفی نوع زن است که یمان داری می کند تا آن که جنس مرد هم به تعهدات خود عمل نماید .

از این گذشته ملاحظه دیگری نیز زن را بطرف پاکداهنی سوق می دهد . آن هم عبارت از شرافت مدنی واجتماعی یعنی ترس از آداب و رسوم جامعه و قیاحت قول و قسم دروغ است . بالاخره عفت جنس زن يك صفت بسیار مهم و نفیس است ولی در هیچ صورت نمی توان مدعی شد که این عفت ناشی از يك خصیصه ذاتی مطابق بازاده يك خصلت وجوهر ملکوتی است .